

تعلیم و تربیت متمرکز و غیر متمرکز



در چند سال اخیر که موضوع تغییر برنامه آموزشی مورد بحث قرار گرفته است برای اکثر مردم این ممکت سئوالاتی پیش آمده که یافتن جوابهای مناسب این سئوالات چندان آسان نبوده است و در خیلی از موارد نیز جوابی وجود نداشته است . برای مثال سئوال شده و میشود که :

چرا برنامه آموزشی باید تغییر کند ؟

نواقص برنامه های گذشته چه چیزهایی بوده اند ؟

چه مقاصدی برای برنامه جدید تعیین شده؟ و آیا این مقاصد بصورت هدف

های قابل تدریس در اختیار معلمان گذاشته شده است یا خیر ؟

آیا برنامه جدید جنبه آزمایشی دارد ؟

آیا این برنامه را وزیر فعلی آموزش و پرورش بوجود آورده و فقط تا زمانیکه وی وزیر است اجرا میشود و سپس تغییر خواهد کرد؟
آیا معلمین فعلی برای اجرای کامل این برنامه آمادگی دارند؟
آیا محل و وسائل آموزشی کافی برای اجرای این برنامه وجود دارد؟
آیا تست های لازم برای گروه بندی شاگردان درست شده است؟
اصولاً چه تفاوتی بین تعلیم و تربیت متمرکز و غیر متمرکز وجود دارد؟
آیا در کشور های دیگر نیز چنین برنامه هائی وجود دارد؟
و صد ها سؤال دیگر از این قبیل که در طی چند سال اخیر بوسیله مردم در سطوح مختلف طرح شده و مسلماً در آینده نیز طرح خواهد شد.

برای آنکه بتوان پاسخی به سئوالهای مطرح شده داد در سطوری که خواهد آمد بطور بسیار خلاصه ابتدا در باره موضوع تغییر برنامه بحث خواهد شد و سپس چند نمونه از سیستم های آموزشی متمرکز و غیر متمرکز ارائه میشود و پس از آن مفهوم کنترل آموزش و پرورش و عوامل مربوط به آن مورد مذاکره قرار خواهد گرفت.

در زمینه موضوع تغییر برنامه لازم است اشاره شود که يك برنامه خوب آموزشی همواره باید در حال تغییر باشد زیرا که تعلیم و تربیت برای افراد جامعه است و جامعه همیشه متغیر بوده است. اما تغییرات بزرگ و چشم گیر کمتر صورت میگیرد و هر گاه که صورت بگیرد سئوالات متعددی را مطرح خواهد نمود.

برای اینکه بدانیم که يك برنامه چه وقت احتیاج به تغییر دارد باید به چندین گروه از عوامل مربوط به برنامه توجه نمائیم. این گروه ها عبارتند از:

عوامل مربوط بشاگردان، عوامل مربوط به دانستنیهای جدید، عوامل مربوط به جامعه محلی، استان و بالاخره مملکت و رابطه آن با سایر ممالک هر يك از این گروه عوامل شامل علائمی هستند که با مشاهده هر يك از آن علائم و یا چند مورد از آنها شخص میتواند بگوید که برنامه احتیاج به تغییر دارد.

چون بحث در زمینه تمام عوامل و علائم بدرازا میکشد در اینجا فقط بدکر
علائم مربوط بدنش آموزان میپردازیم .

بدیهی است که برای ایجاد و یا تغییر يك برنامه آموزشی باید منطق و دلیلی
وجود داشته باشد . دلیل يك شخص ممکن است این باشد : « که فلان برنامه برای
پدر بزرگ من خوب بوده پس برای من هم خوبست . » کسی دیگر ممکن است
بگوید : « مردم به برنامه فعلی عادت کرده اند و بهتر است که دستی به ترکیب آن
زده نشود . »

دیگری ممکن است ضمن بسازدید از يك کشور خارجی از فلان برنامه
آموزش خودش آمده باشد و آرزو کند که چنین برنامه ای در مملکت خودش اجرا
شود . دلیل هر چه باشد ، باید بدین توجه شود که برنامه براساس خصوصیات
فردی کودکان و جوانان و همچنین احتیاجات جامعه آنان بوجو آید . يك برنامه
تربیتی که در کشوری موثر واقع شده نمیتواند بدون تغییر با بوته های قدیمی يك
نظام اجتماعی دیگر پیوند گردد . اکنون برای اینکه بعلائم لزوم تغییر در برنامه آموزشی
در زمینه عوامل مربوط به دانش آموزان پی ببریم بهتر است چندین سؤال مطرح
کنیم و از خواننده درخواست نمائیم که در مورد آنها به تفکر پردازد تا شخصاً به
لزوم تغییر برنامه پی ببرد .

۱- آیا چند درصد از مردم مملکت ما با سواد هستند؟ (طبق معیارهای بین

المللی با سواد کسی است که حداقل پنج سال در مدرسه درس خوانده باشد .)

۲- چند نفر از شاگردانی که بکلاس اول وارد میشوند قبل از اینکه پنج سال

تحصیل کنند و جزو با سوادان در بیایند از مدرسه بیرون میروند ، و چرا؟

۳- آیا شاگردان در سطوح مختلف ابتدائی ، متوسطه و دانشگاه برای

مؤسسات تربیتی اشکالات انضباطی بوجود میآورند؟

۴- آیا فارغ التحصیلان مورد احتیاج صنایع محلی ، تجارت و یا حرفه های

دیگری هستند؟

۵- آیا همه فارغ التحصیلان دبیرستانها به دانشگاهها راه میابند؟ آنها تیکه

موفق به ورود به دانشگاه نمیشوند چه کار خواهند کرد؟

۶- چرا شاگردان مخصوصاً در سطح دبیرستانی آنقدر تجدید میشوند؟

۷- آیا معلمین مدارس در مقابل تجدیدی و یا رفوزگی دانش آموزان احساس

مسئولیت میکنند؟

۸- اگر برنامه تدریس معلم با استعداد و نیاز شاگردان تطبیق ندارد چرا

شاگردان باید چوب تجدید شدن و رفوزگی را بخورند؟

۹- آیا برنامه های راهنمایی تحصیلی، حرفه ای و روانی که از ارکان بسیار

مهم آموزش و پرورش هستند در مدارس ما وجود دارند؟

۱۰- چه فرصتهایی برای تفاوت های فردی و علائق دانش آموزان در نظر

گرفته شده است؟

۱۱- آیا روحیه معلمین در مدرسه چگونه است؟ (که این خود نکته بسیار مهمی

است).

البته سئوالات بسیار دیگری نیز وجود دارد؛ ولی پس از جواب دادن باین

سئوال ها و کشف علت های مربوطه خواننده ارجمند به لزوم تغییر برنامه آموزشی

پی خواهد برد.

مطلب دوم مربوط به تعلیم و تربیت متمرکز و غیرمتمرکز است. بحث در

این زمینه در اطراف سازمان و کنترل تعلیم و تربیت دور میزند. پس از ارائه

چند نمونه از سیستم های متمرکز و غیرمتمرکز دوباره بموضوع کنترل بر

میگردیم.

نمونه های متنوع هر کدام از سیستم های متمرکز و غیرمتمرکز را هم در

غرب و هم در شرق، هم در ممالک دموکراتیک و هم در ممالک غیردموکراتیک

میتوان یافت.

در آمریکا که حکومت فدرال دارد، کنترل دولت مرکزی بر تعلیم و تربیت

بسیار کم است، گرچه ممکن است بعضی کمک های مالی و آموزشی از طرف حکومت فدرال فراهم گردد ولی قدرت کنترل بیشتر در دست سازمانهای ایالتی و منطقه ای است. با وجود اینکه در پنجاه ایالت آمریکا سازمانهای آموزشی متنوعی وجود دارد ولی رویهمرفته میتوان گفت که سیستم تعلیم و تربیت آمریکائی بیشتر جنبه کنترل منطقه ای و محلی دارد.

در انگلستان کنترل تعلیم و تربیت بین حکومت ملی (یا دولت) و واحدهای محلی تقسیم شده است، قسمت اعظم هزینه ها را دولت میپردازد و بنابراین تا حدی قدرت کنترل را در دست دارد ولی سازمانهای محلی بر چگونگی برنامه های آموزشی نظارت مینمایند.

فرانسه يك نمونه بسیار خوب از سیستم متمرکز است. کنترل تعلیم و تربیت کاملاً در دست دولت است و فرصت مردم و واحدهای محلی برای تعیین و یا کنترل برنامه مدارس بسیار ناچیز است.

سیستم استرالیائی هم يك سیستم متمرکز است با این تفاوت که در استرالیا دولت مرکزی چندان کنترل ندارد و تمام قدرت کنترل در دست سازمان ایالتی است، یعنی نقشی را که دولت فرانسه در کنترل آموزش و پرورش دارد در استرالیا سازمان ایالتی آن را عهده دار است. کنترل محلی در استرالیا وجود ندارد.

در روسیه شوروی کنترل تعلیم و تربیت با حزب کمونیست است. گرچه بظاهر سازمان مدارس در جمهوریهای مختلف به شیوه غیر متمرکز اداره میشود و واحدهای محلی تا اندازه ای در چگونگی آموزش و پرورش دخالت مینمایند و مثلاً زبانهای محلی در بعضی مدارس تدریس میشود و زبان روسی بعنوان زبان دوم به شاگردان آموخته میشود ولی رویهمرفته چون سیستم حزب متمرکز است و هدفها بطور کلی بوسیله حزب تعیین میگردد، لذا مدارس هم در راهی قدم بر میدارند که حزب تعیین نموده است، و بنابراین گرچه سیستم تعلیم و تربیت بظاهر غیر متمرکز است ولی با کنترل حزب جنبه متمرکز پیدا میکند.

میتوان گفت که در ایران تا قبل از ایجاد دبستانها و دبیرستانهای دولتی سیستم تعلیم و تربیت غیر متمرکز بوده است. در هر شهری یا دهکده‌ای مکتب خانه‌هایی وجود داشت و مکتب دار موظف بود کتابی را تدریس کند که طفل به همراه خود به مکتب میبرد. گلستان و بوستان سعدی و دیوان خواجه حافظ از عمومی‌ترین کتابها بود، ولی پیشرفت در تدریس مبنی بر استعداد کودک بود و در جائی نوشته نشده بود که مثلاً برای امتحان ثلث اول باید باب اول گلستان خوانده شود. مقررات مکتب خانه را هم مکتب دار وضع میکرد، و البته نظرات والدین بچه‌ها را هم محترم میداشت زیرا در غیر اینصورت مشتریه‌ایش را از دست می‌داد. حتی در مورد تنبیه بدنی هم توافقی بین مکتب دار و والدین میشد.

در مدارس علوم دینی و مراکزی مانند قم، مشهد، و سنندج گرچه طلاب مجموعه‌ای از کتابهای معین می‌خواندند ولی مقررات اداری و آموزشی جنبه محلی داشت. هزینه‌های این نوع مدارس را مردم از طریق کمک مالی و وقفی پرداخت میکردند. حکومت‌های وقت هم ممکن بود کمکی بکنند ولی از مقررات بدون خبری نبود.

اکنون بموضوع سوم یعنی کنترل تعلیم و تربیت می‌پردازیم. سؤال اینست که چه کسی باید آموزش و پرورش را کنترل نماید؟ کسی که بار بودجه مدارس را بدوش میکشد؟ مردمی که شهریه مدارس را می‌پردازند؟ و یا دولت مرکزی که متعهد پرداخت قسمت اعظم هزینه‌های مربوطه است؟

لفت کنترل اغلب با یکنوع معنی و مفهوم منفی همراه است، اما در اینجا منظور از لغت کنترل طریقی است که بدانوسیله راه و روش يك مؤسسه برای وصول مقاصد خاصی تعیین میگردد.

در بعضی از جوامع دموکراتیک این کنترل بسوسیله خود مردم صورت میگیرد، زیرا مردم احتیاجات خاص جامعه خود را حس میکنند و فکر میکنند که مدارس باید پاسخگوی این نیازها باشند، لذا برنامه مدارس در راه نیل بمقاصدی

که جامعه در نظر دارد تعیین می‌گردد .

در جوامع غیردموکراتیک کنترل تعلیم و تربیت در دست شخص و یا گروهی است که قدرت کنترل جامعه را نیز در اختیار دارد ، مثلاً همانطور که اشاره شد در ممالک کمونیستی مقاصد و هدفها و راه و روش تعلیم و تربیت را حزب کمونیست تعیین میکنند نه قاطبه مردم .

در زمینه کنترل تعلیم و تربیت سه عامل دخالت دارد :

۱- عامل اول مربوط به منبع مالی آموزش و پرورش است . اگر پول مورد نیاز مدرسه از مالیات مردم تامین میشود و یا مردم برای تعلیم و تربیت فرزندانشان شهریه لازم را به مدرسه میپردازند در نتیجه نه تنها باید بر کار مدرسه نظارت کنند ، بلکه در موارد لزوم باید در روش و شیوه رفتار مدرسه نیز دخالت نمایند؛ زیرا مدرسه برای پرورش کودکان آنهاست و اگر آنها بودجه لازم را نپردازند مدرسه‌ای وجود نخواهد داشت و مدیر و معلمی در کار نخواهد بود . در اینگونه سیستم‌ها هیأت غیر آموزشی و آموزشی مدرسه خود را در برابر جامعه‌ای که مدرسه را بوجود آورده است مسؤل میدانند و هر قدمی را که در راه بهبود وضع آموزش بردارد بیاطلاع والدین می‌رسانند: گاه و بیگاه وضع مالی خود را گزارش میکنند ، وضع حقوق ماهیانه و اضافه حقوق سالانه معلم و مدیر و سایر کارکنان آموزش و پرورش را با اطلاع مردم می‌رسانند و ب مردم اطلاع میدهد که اگر خواستار تعلیم و تربیت بهتری هستند باید معلمین بهتری داشته باشند و معلمین بهتر معمولاً حقوق بیشتر و وسائل آموزشی بهتر میخواهند و مواردی دیگر از این قبیل

اگر بودجه مدرسه را يك مؤسسه خصوصی مثل مسجد ، کلیسا ، و یا مؤسسه های عام المنفعه می‌پردازند ، مسلم است که این موسسات خصوصی نوع تعلیم و تربیت و روش کار مدرسه را نیز تعیین میکنند و یا لاقلاً شرایطی خاص که در سایر مدارس ممکن است نباشد برای کار مدرسه تعیین مینماید . مثلاً ممکن است از شاگردان مدرسه خواسته شود که حتماً دروس بخصوصی را یاد بگیرند . لازم است این تذکر

داده شود که وضع گروههای فرهنگی با این نوع مؤسسات خصوصی تفاوت دارد. ولی باید متذکر شد که گروههای فرهنگی هم تا حدی آموزش و پرورش شاگردان را طبق نظر خود کنترل مینمایند: مثلاً در بعضی از مدارس ملی ما متأسفانه به شاگردان توصیه میشود که گرد ورزش نگردند و حتی معلم ورزش برای مدرسه استخدام نمیکند. اما اگر بودجه آموزش و پرورش را دولت مرکزی یا دولت ایالتی و یا هر نوع دیگر دولت تامین کند، مسلماً این دولت در مقابل پولی که میپردازد میل دارد که فعالیت های تعلیم و تربیتی را نیز کنترل کند و اگر قسمت اعظم بودجه آموزشی را دولت بپردازد باز هم میل دارد که قسمت اعظم کنترل را در دست داشته باشد. در کشور ما در حال حاضر چنین سیستمی عمل میکند. دولت قسمت اعظم بودجه آموزش و پرورش مملکت را حتی در سطح دانشگاهها میپردازد و به مدارس ملی هم کمک میکند و لذا کنترل تعلیم و تربیت را در دست دارد. این سیستم، یک سیستم متمرکز است زیرا که علاوه بر بودجه مرکزی، مقررات آموزشی هم در وزارتخانه وضع میشود و بوسیله مدیر کل های آموزش و پرورش که خود انتخاب شده مرکز هستند و روسای ادارات آموزش و پرورش که انتخاب شده مدیر کل هستند و مدیران مدارس که انتخاب شده روسای ادارات هستند اجرا میگردد.

بعلاوه کتاب ها و مواد درسی را نیز وزارتخانه تعیین میکنند و بابت ترتیب وزارتخانه بر موادیکه باید در مدارس تدریس شود کنترل دارد.

گر چه گفته میشود که بتدریج آموزش و پرورش بدست خود مردم سپرده میشود و از خرد مردم خواسته میشود که در امر آموزش و پرورش نظارت کنند، معیناً معنی این کلمات این نخواهد بود که آموزش و پرورش از جنبه متمرکز در میآید و غیر متمرکز میشود. در سیستم غیر متمرکز انتخاب رئیس آموزش و پرورش و مدیر مدرسه و بالاخره هیأت آموزشی از طرف مردم صورت میگیرد. جمع کردن چند نفر بنام انجمن خانه و مدرسه در محیط آموزشگاه که آنهم بیشتر جنبه ظاهر سازی دارد و یا برگزیدن عده ای بنام شورای منطقه ای که باز هم دستورات

مرکز را اجرا مینماید سیستم را تغییر نمیدهد تا بهر حال آنچه که فعلا ما داریم سیستمی است کاملا متمرکز.

۲- عامل دیگری که مربوط به کنترل تعلیم و تربیت است اینست که آیا تعلیم و تربیت و دستگاه مسئول آن باید از دوات جدا باشد یا خیر؟ عبارت دیگر آیا لازم است که وزیر آموزش و پرورش جزو کابینه باشد و با تغییرهای سیاسی کابینه این وزیر هم عوض شود و یا اینکه تغییر و تعویض وزیر آموزش و پرورش تابع عوامل دیگری باشد که چندان جنبه سیاسی نداشته باشد. این بحثی است که مدتها بین دانشمندان علوم سیاسی و عالمان تعلیم و تربیت وجود داشته است. بنظر دانشمندان علوم سیاسی، تعلیم و تربیت از سایر امور يك مملکت و در نتیجه وضع سیاسی آن جدا نیست و دستگاه تعلیم و تربیت در حیات سیاسی و بطور کلی حیات يك مملکت عامل بسیار مهم و موثری است و شاید بتوان گفت که بزرگترین و موثرترین عوامل است. اما عالمان امور تربیتی معتقدند که دستگاه تعلیم و تربیت باید از ثبات اداری بیشتری برخوردار باشد تا متخصصین فن بتوانند برای آزمایش نظرات تربیتی خود فرصت کافی داشته باشند. شاید این بحث هیچگاه پایانی نداشته باشد ولی همانطور که همه می دانیم در کشور ما تاکنون برد با نظر دانشمندان علوم سیاسی بوده و وزیر آموزش و پرورش هم در کابینه دولت کرسی محکمی داشته است و شاید تا زمانیکه بودجه آموزش و پرورش مملکت را دولت تامین میکند وضع وزیر آموزش هم به همین کیفیت باقی بماند.

۳- اکنون به بحث درباره عامل سوم میپردازیم. بنظر بعضی از افراد اجتماع آموزش و پرورش و سیاست مثل دو قطب همنام آهن ربا یکدیگر را دفع میکنند. برای اینگونه افراد تعلیم و تربیت بمعنی يك چیز خوب و مفید است در صورتیکه «سیاست» مطلبی است که کودن و جوانان را باید از آن دور نگهداشت. از نظر اینگونه اشخاص هر گاه که سیاست و تعلیم و تربیت بهم نزدیک شوند تعلیم و تربیت دستخوش هرج و مرج میشود و لذا بهتر است که جوانان از سیاست برکنار باشند.

چندین سال قبل رسم بر این بود که معلمان بهنگام استخدام و دانشجویان بهنگام ورود بدانشگاه تعهدی بپسارند که در فعالیت‌های سیاسی دخالت نکنند، البته لغت سیاست بمعنی اعم بکار رفته بود، ولی رو بهمرفته منظور آن بود که این افراد فعالیت‌های ضد حکومتی نداشته باشند. در حال حاضر هم جوانان مانند سایر افراد بالغ ملت ایران میتوانند در احزابی مانند حزب ایران نوین، مردم، ایرانیان و غیره که غیر ممنوع نیستند فعالیت سیاسی داشته باشند!

با توجه بموضوع اخیر الذکر، و بطور کلی، بعید بنظر میرسد که یک جامعه بتواند تعلیم و تربیت را از سیاست جدا نگاهدارد. اما البته احترام از بعضی ایده‌های سیاسی و عمل برطبق آنها برای حفظ و ثبات هر مملکتی لازم و واجب است. چه این مملکت دموکراتیک، کمونیست و یا صاحب سیستم دیگری باشد. نویسنده با عده‌ای از همکارانم در سال ۱۳۴۹ با رئیس دانشکده علوم تربیتی دانشگاه بلغارستان که برای بازدید از دانشگاه پهلوی به شیراز آمده بود ملاقات نمودیم و در ضمن سئوالات مربوط به سیستم آموزشی از نامبرده که از یک کشور کمونیستی بایران آمده بود پرسیدیم که آیا فلسفه مارکس در مدارس شما تدریس میشود؟ رئیس آن دانشگاه گفت که البته، ما چهار درس در این زمینه داریم و گرفتن این درس‌ها برای همه دانشجویان اجباری است. سپس از او سؤال شد که آیا دانشجویان میتوانند آزادانه در زمینه این نوع فلسفه بحث کنند. نامبرده اظهار داشت که هر نوع بحثی در زمینه این فلسفه و هر نوع فلسفه و نظر دیگری در دانشگاه آزاد است. اما وقتی که از او سؤال کردیم که آیا دانشجویان دانشگاه بلغارستان می‌توانند کتاب مشهور مائورهر چین کمونیست را هم مطالعه کنند؟ مشارالیه کمی در صندلی خود جا بجا شد و برای جور کردن یک جواب مناسب دستی بصورتش کشید و ما ناچار، با توجه بموقعیت نامبرده سئوالمان را پس گرفتیم و در نتیجه سئوال بی جواب ماند. باین ترتیب منی بینیم که احترام از بعضی ایده‌های سیاسی برای ثبات هر قوم و ملتی لازم میباشد. ولی بهر حال سیاست و تعلیم و تربیت

چنان بهم نزدیک هستند و در یکدیگر تاثیر دارند که میتوان گفت که اعضاء يك پیکر هستند . چون تعلیم و تربیت بنیادی است که برای یادگیری بوجود آمده و سیاست بنیادی است مخصوص تصمیم گرفتن و کنترل اجتماعی ، بدیهی است که افراد یا گروه ها یاد میگیرند که چگونه و چه وقت تصمیم بگیرند و همینطور یاد میگیرند که چگونه و چطور به کنترل اجتماع پردازند .

با توجه به عواملی که فوقاً ذکر شد کنترل تعلیم و تربیت چه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت تابع سیاست کلی اداره مملکت می باشد و کوششی است در راه نیل بمقاصد سیاسی ، و بسی شك تا زمانی که اداره مملکت جنبه متمرکز دارد ، دستگاه آموزش و پرورش نمیتواند بطور کلی غیرمتمرکز گردد و اگر تصمیمی عاجل در این زمینه گرفته شود در دورین تاریخ تصویری نورخورده پدیدار خواهد کرد .

از نظر کلی اغلب ما بنواقص تعلیم و تربیت مکتب خانه ای تا اندازه ای آگاه هستیم و در مدت سی یا چهل سال اخیر هم بنارسائیهای سیستم متمرکزی که داشته ایم واقف شده ایم . هم اکنون در جهان سیستم های آموزش و پرورش متمرکزی وجود دارند که خیلی خوب عمل میکنند و مشاهده میشود سیستم های غیرمتمرکز بعضی کشورها هم در راه تمرکز قدم برمیدارند ، زیرا مسؤلان تعلیم و تربیت به این نتیجه رسیده اند که با عدم تمرکز بمقاصد ملی نخواهند رسید . ما هم قبل از اینکه سیستم موجود را تغییر دهیم باید نواقص آنرا با توجه به هدف هائی که در سطح مملکتی داریم مشخص کنیم و بعد فرض کنیم که این نقائص با عدم تمرکز تحت شرایط معینی مرتفع میشوند . این فرض را ابتدا در یکی دو ناحیه بمؤرد آزمایش بگذاریم و اگر نتیجه مثبت گرفتیم آنوقت در سطح مملکتی اقدام به تغییر سیستم کنیم . اما اگر باعدم تمرکز در معیار آزمایش به هدف هایمان نرسیدیم باید در جستجوی راه چاره دیگری برآئیم .